

مفهوم و فرمول‌بندی مسئله شروع کند. بیشتر نظریه‌ها مادرسالاری و پدرسالاری را دو شق کاملاً متفاوت و منحصر به فرد می‌پندارند. بیشتر فرضیه‌ها یکی از این دو شق را در آغاز و شق دیگر را در مرحله فرهنگی بعدی مطرح می‌کنند. برای نمونه اس. هارتلند - که یکی از بزرگ‌ترین مراجع انسان‌شناسی در زمینه جامعه‌شناسی مردم ابتدایی است - «مادر را تنها بنیاد جامعه» می‌داند و معتقد است در نظام مادرسالاری، «تبار و نسب تنها از پشت مادر شناخته می‌شود». این مفهوم در سراسر کار این انسان‌شناس برجسته مشهود است. از کارهای هارتلند درمی‌یابیم که مادرسالاری، یک نظام اجتماعی کامل و دربرگیرنده و ناظر بر تمام جنبه‌های سازمان جامعه است. وظیفه این نویسنده، اثبات این نکته است که «نخستین و محقق‌ترین روش منظم احتساب نسب بشری، منحصرأ از پشت زن بوده است و روش نسبی پدرتباری، مرحله تکاملی بعدی است»<sup>۱</sup>. درست در همین کار هارتلند، آنجا که می‌کوشد تقدم مادرتباری را بر پدرتباری اثبات کند، با این عبارت چشمگیر روبه‌رو می‌شویم که همیشه مادرسالاری و پدرسالاری به شکلی آمیخته بایکدیگر وجود دارند. در واقع، هارتلند در عبارتی کوتاه می‌گوید: «حاکمیت پدر و پدرسالاری در سراسر جهان بر مادرسالاری تاخته است. از همین‌روست که نهادهای مادرتباری را در مراحل گذار تمام جوامعی که از مادرتباری به پدرتباری انتقال می‌یابند، می‌بینیم»<sup>۲</sup>. در واقع، نظر صحیح باید این باشد که در سراسر جهان، مادرتباری، دوش به دوش نهادهای پدرمداری وجود دارد و این دو روش احتساب نسب، به‌ناگزیر بایکدیگر آمیخته‌اند.

آیا نیاز است درباره «نخستین ریشه‌ها» و «مراحل بعدی» محاسبه نسب، فرضیاتی اختراع کنیم و بگوییم انسان در سیر انتقالی از پست‌ترین مرحله به بالاترین مرحله زندگی اجتماعی رسیده است؟ برداشت تجربی، بیشتر مبین این واقعیت است که عامل پدری و مادری هرگز جدا از هم نیستند. سیر منطقی واقعیات چنین اقتضا می‌کند که نخست بپرسیم آیا مادرتباری مستقل و جدا از

عامل پدری وجود داشته است؟ شاید این دو نوع روش محاسبه نسب، به‌جای تضاد باهم، مکمل یکدیگرند. ای.ب. تایلور<sup>۱</sup> و، دیبلو. ایچ. آر. ریورز<sup>۲</sup> به‌تازگی به این نوع راهیابی دست یافتند. ریورز، برای نمونه مادرسالاری و پدرسالاری را با سه اصل جدا از هم تبار، توارث و جانشینی محاسبه می‌کند. بهترین روش پرداختن به این موضوع را از دکتر لوی داریم که با ابداع اصطلاح بسیار مفید «نسب یکسویه»<sup>۳</sup> و «نسب دوسویه»<sup>۴</sup> به این مسئله سامان داده است. سازمان خانواده بر پایه یک اصل «دوسویه» استوار است. سازمان کلان به نسب «یکسویه» بستگی دارد. لوی، به روشنی مشخص می‌کند که چون خانواده واحد جهانی است و از آنجا که نسب در سراسر جهان به تساوی از دو سو محاسبه می‌شود، سخن از جامعه صرفاً مادرتبار یا پدرتبار، دور از خرد است.<sup>۵</sup> در درستی این نظر هیچ تردیدی نیست. نظریه لوی درباره کلان نیز به همین اندازه مهم است و او نشان داده است در یک جامعه، هر چند از برخی جهت‌ها بر یک جنبه از نسب تکیه می‌شود، ولی گروه‌های خویشاوندی دیگری نیز از جنبه دیگر نسب یا کلان وجود دارند.

شاید بهتر این باشد که نظر لوی را تکمیل کنیم و توضیح دهیم چرا در برخی روابط بشری، بر یک جنبه از نسب تکیه می‌شود و هدف چیست؟ و مکانیسم‌های محاسبه یک‌سویه نسب چگونه است؟

دیدیم در تمام مواردی که وجود پدر و مادر برای فرزند ضرورت دارد، نسب از هر دو سو باید محاسبه شود. نهاد خانواده که شامل والدین است و فرزند را با وابستگی دو جانبه به پدر و مادر پیوند می‌دهد، شروع نسب دو جانبه است. اگر لحظه‌ای این واقعیت اجتماعی زندگی بومی و آیین‌های احتساب نسب بومیان را در نظر بگیریم، درمی‌یابیم که نسب از نخستین مرحله زندگی فرد از دو سو محاسبه می‌شده است. با این‌که پدر و مادر هر دو برای زندگی فرد ضروری‌اند، نقش این دو نه همسان و نه همسازند. همچنان که زندگی پیشرفت می‌کند، رابطه فرزند با

1. E. B. Tylor

2. W. H. R. Rivers

3. Unilateral

4. Bilateral

۵. رجوع کنید به: جامعه ابتدایی *Primitive Society*، فصل‌های «خانواده»، «نسب» و «تبار».

والدین نیز دگرگون شده و شرایطی ایجاد می‌شود که به نوعی احتساب اجتماعی نسبت قطعیت می‌دهد، به عبارتی دیگر، جامعه را وامی‌دارد تا آیین نسب خود را قالب‌ریزی کند. آموزش در مراحل بعدی، همان‌طور که دیدیم، دربرگیرنده نحوه واگذاری متصرفات مادی و سنت دانش و هنر وابسته به آن‌هاست؛ هم‌چنین شامل بازآموزی رویکردهای اجتماعی، ضرورت‌های مقام و مزایای رتبه اجتماعی نیز می‌شود. واگذاری اشیای مادی و ارزش‌های اخلاقی و امتیازهای شخصی، دو جنبه دارد و این خود باری است بر دوش والدین که ناچارند به فرزندان آموزش دهند و خود را به در دسر اندازند و بردبارانه با نوآموز کار کنند؛ این واگذاری هم‌چنین به معنی تسلیم چیزهای باارزش از جمله دارایی‌ها و حقوق انحصاری‌شان نیز است. پس در هر دو صورت، واگذاری موروثی فرهنگ از نسلی به نسل دیگر، باید بر بنیاد عاطفی نیرومندی استوار باشد. این امر باید میان افرادی انجام گیرد که با رشته‌ای از احساس‌های نیرومند عشق و محبت بایکدیگر پیوند داشته باشند. چنان‌که می‌دانیم، در این مورد جامعه می‌تواند بر یک مرجع احساسی تکیه کند، یعنی بر آمادگی زیست‌شناختی گرایش‌های والدین. بنابراین، انتقال فرهنگ با جنبه‌های یاد شده، بی‌تردید با رابطه زیست‌شناختی والدین و فرزند همراه است و در خانواده انجام می‌گیرد، گرچه این رابطه شرط کافی نیست. ممکن است انتقال از طریق پدر، مادر و یا هر دو صورت گیرد. انتقال دوگانه، که هم از طریق پدر و هم از طریق مادر صورت می‌گیرد، از همه نارساتر است. این نوع انتقال ممکن است دربرگیرنده مخاطرات، دشواری‌ها و خطرهای روانی باشد و به ابهام و گمراهی منجر شود. فرد در این صورت همیشه می‌تواند به دو گروه وابسته باشد و از دو مرجع ادعای تصرف کند؛ هم‌چنین همیشه می‌تواند دو راه در پیش داشته و از موقعیتی دوگانه برخوردار باشد. در این صورت، فرد همیشه می‌تواند پایگاه و ماهیت اجتماعی خود را رها کند و پایگاه دیگری را در گروهی دیگر بپذیرد. این‌گونه جوامع، چشمه بی‌پایانی از ستیزه، در دسر و برخورد می‌آفرینند که در نگاه نخست تحمل‌ناپذیر است. به‌راستی، همین‌که در هیچ‌یک از جوامع بشری، تبار و جانشینی و توارث به حال خود وا گذاشته نشده است، نظر ما را کاملاً تأیید می‌کند.

حتی در جوامعی چون پولینزی که فرد می‌تواند نسب مادری یا پدری را بپذیرد، باید آن را از همان کودکی برگزینند. پس، نسب یکسویه اتفافی نیست. نمی‌توان یکسویگی نسب را با نسبت دادن به نیت‌های پدری یا با انتساب به این یا آن صورت روان‌شناسی مردم ابتدایی و یا سازمان اجتماعی توجیه کرد. تنها راه حل مسئله، واگذاری دارایی‌ها و مقام‌ها و مزایای اجتماعی، یکسویگی نسب است. به هر ترتیب چنان‌که خواهیم دید، این نوع نسب مانع از یک رشته دشواری‌ها، پدیده‌های اضافی و واکنش‌های ثانوی می‌شود. با این همه، باید یادآوری کرد جوامعی می‌توانند مادرسالاری یا پدرسالاری را برگزینند و نمی‌توان گفت یکسویگی نسب، تنها به یکی از این دو نوع نسب می‌انجامد.

بیاید به نقش نسب پدری و مادری، از نزدیک‌تر نگاهی بیندازیم. چنان‌که می‌دانیم، سازمان عواطف در قالب احساس، با نظام جامعه بستگی نزدیک دارد. همان‌طور که در نخستین بخش این کتاب به تفصیل آورده شد و در فصل‌های دیگر نیز به اختصار از آن یاد کردیم، در جریان تشکیل احساس مادری و در زمینه تحول محبت مادری به اقتدار، به‌ندرت می‌توان به اختلال عمیقی دست یافت. در نظام مادر تباری، این نه مادر، بلکه برادر مادر است که اعمال قدرت می‌کند و امر جانشینی نیز میان مادر و پسر دشمنی و رشکی پدید نمی‌آورد، چرا که در اینجا پسر از برادر مادرش ارث می‌برد. هم‌چنین رابطه محبت‌آمیز و مهربانی میان مادر و فرزند، با وجود ضدیت عوامل اجتماعی و فرهنگی با آن، نیرومندتر از رابطه پدر و فرزند است. تردیدی نیست که تأکید بر تأثیر جسمی انحصاری مادر در زایمان و انکار نقش پدر در تولد، هم‌گوهی جسمی مادر و فرزندان را افزون‌تر می‌کند. در رابطه مادر و فرزند، نقش انحصاری مادر در زایش و وجود دوره کودکی راحت و وابستگی‌های عاطفی شدید میان مادر و فرزند، به احساسی نیرومند می‌انجامد که فشارهای حقوقی و اقتصادی انتقال فرهنگ آن را خدشه‌دار نمی‌کند. به عبارتی دیگر، در نظام مادرسالاری، پسر رتبه اجتماعی خود را از دایی به ارث می‌برد و به همین دلیل مسئله جانشینی و توارث به رابطه پسر با مادر صدمه‌ای نمی‌زند. این واقعیت، خود نشان می‌دهد که این رابطه روشن‌تر و از نگاه عاطفی

نیرومندتر از آن است که با این مسائل مخدوش شود. همان‌طور که در مبحث نهادهای جامعه مادر تباری مفصل گفته شد، دایی که اقتدار ناخوشایند آرمان‌های اجتماعی و جاه‌طلبی را در خانواده اعمال می‌کند، در مناسب‌ترین و دورترین فاصله از خانواده قرار گرفته است.

از سوی دیگر، چنان‌که در فصل پیشین دیدیم، پدرتباری در شکل‌گیری احساس پدری وقفه مشخصی ایجاد می‌کند. پدر در جامعه پدرتباری، باید هم دوست مهربان فرزند و هم پاسدار سخت‌گیر قانون باشد. این دوگانگی با ایجاد اختلال در امر همکاری خانوادگی و حسادت و رقابت در درون خانواده، در احساس پدری ناهماهنگی و در خانواده مشکلات اجتماعی ایجاد می‌کند.

در اینجا این نکته را باید یادآور شد که در جوامع ابتدایی، حتی بیشتر از جوامع متمدن، اصل نسب بر نظام گرایش‌های جنسی حاکم است. گسترش نسب به فراسوی خانواده، در بسیاری از جوامع ابتدایی به تشکیل قانون برون همسری و کلان می‌انجامد. در نظام مدارسالاری، منع زنا با افراد خانواده به منع نزدیکی با افراد کلان تعمیم می‌یابد. از این‌رو در جامعه مادرتباری، رویکرد جنسی عمومی افراد به زنان اجتماع، به‌طور مداوم و هماهنگ و با جریانی ساده شکل می‌گیرد. در صورتی که در جامعه پدرتباری، قوانین منع زنا با اعضای خانواده، به سادگی به افراد کلان تعمیم نمی‌یابد، بلکه باید طرح جدیدی از روابط جنسی مجاز و نامجاز را در مورد زنان دیگر جامعه وضع کرد. قانون برون همسری پدرتباری، مادر را - که ممنوعیت زنا با او باید بیشتر از همه باشد - در بر نمی‌گیرد. با آنچه گفته شد، می‌توان به دلایلی دست یافت که نشان می‌دهد چرا نظام مادرتباری سودمندتر از نظام پدرتباری است. ثمریخشی این نظام به سطحی از سازمان بشری بستگی دارد که در آن نسب نقش اجتماعی والا و کاملاً دقیق و طبقه‌بندی شده‌ای داشته باشد.

تشخیص این نکته که پدرتباری نیز مزایای برجسته‌ای دارد، البته مهم است. در نظام مادرتباری، اقتدار دوگانه‌ای بر فرزند اعمال می‌شود و خانواده خود نیز گسسته است. این نظام شبکه‌ای از روابط متقاطع در خود دارد که قدرت بافت اجتماعی را در جوامع ابتدایی افزون‌تر می‌کند، اما در جوامع متمدن‌تر دشواری‌های

بی‌شماری را نیز پدید می‌آورد.

به همراه پیشرفت فرهنگی، نهادهای کلان و نسب طبقه‌بندی شده ناپدید و سازمان اجتماعی قبیله، شهر و دولت و اصل پدرتباری بر جامعه حاکم می‌شود. اما این بحث، ما را از مسیر ویژه تحقیقمان دور خواهد کرد. دیدیم که امتیازهای نسبی در مادرسالاری و پدرسالاری بسیار متعادلند و نمی‌توان گفت یکی از این دو نظام بر دیگری تقدم یا رواج بیشتری دارد، اما در مزیت احتساب نسب یکسویه بر نسب دوسویه از نظر حقوقی، اقتصادی و اجتماعی، هیچ تردیدی نیست.

مهم‌تر از همه، تشخیص این نکته است که هیچ‌کدام از دو نظام مادرسالاری و پدرسالاری هرگز نمی‌تواند قانون انحصاری احتساب نسب یا تبار به شمار آید. تنها در امر واگذاری ارزش‌های محسوس مادی یا ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی است که از دید حقوقی بر یکی از این دو اصل تأکید می‌شود. همان‌طور که کوشیده‌ام در آثار دیگر نشان دهم،<sup>۱</sup> باید بگویم تأکید بر یکسویگی نسب، برخی واکنش‌های مرسوم سنتی را می‌آفریند که تا اندازه‌ای به از بین بردن همین یکسویگی نسب گرایش دارند. در اینجا بار دیگر به شروع سخن خود، یعنی انتقاد دکتر جونز بر نظرهای آورده شده در بخش‌های پیشین این کتاب، باز می‌گردیم. اکنون می‌توان به خوبی دریافت پیدایش مادرسالاری پدیده‌ای رازآمیز نیست که به «دلایل ناشناخته اجتماعی و اقتصادی» به‌وجود آمده باشد. مادرسالاری یکی از دو شق احتساب نسب است و هر یک از این دو شق امتیازهایی برای خود دارند. امتیازهای مادرتباری شاید در مجموع بیش از مزیت‌های پدرتباری باشد. در میان امتیازهای نظام مادرتباری باید به یک امتیاز اصلی اشاره کرد - که در فصل پیشین آورده شده - و آن از بین بردن عوامل نیرومند سرکوب‌گر احساس پدری و هم‌چنین قراردادن مادر در چارچوب ممنوعیت‌های جنسی جامعه است که در نتیجه، در جایگاه مناسب‌تر و شایسته‌تری قرار می‌گیرد.

۱. رجوع کنید به: جنایت و عرف در جامعه ابتدایی *Crime and Custom in Savage-Society*، ۱۹۲۶، و جزوه تکمیلی طبیعت *Nature*، که در ششم فوریه ۱۹۲۶ چاپ و مقاله‌ای که در پانزدهم اوت ۱۹۲۵ منتشر شد.

## فرهنگ و عقده

اکنون، دیگر این اصل مهم را می‌دانیم که دگرگونی در استعداد غریزی به گذار از طبیعت به فرهنگ بستگی دارد. در اینجا می‌توانیم به بحثی که از شروع تاکنون داشتیم، اشاره کوتاهی کنیم و نتایج آن را به اختصار بیاوریم. ما کارمان را با نظرهای روانکاوانه درباره ریشه‌ها و تاریخ شکل‌گیری عقده شروع کردیم. در این نظرها ابهام‌ها و تناقض‌هایی یافتیم، از جمله نظریه‌ای که نادیده گرفتن عامل پدری و تأکید بر عامل مادری را تدبیری برای انحراف احساس نفرت از پدر می‌دانست و این که پدرسالاری مناسب‌ترین راه حل مشکلات خانواده است. دیدیم تمام این‌ها با آیین عمومی روانکاوی و هم‌چنین با حقایق و اصول بنیادی انسان‌شناسی ناسازگار است. هم‌چنین روشن شد سرچشمه تمام این تناقض‌ها، نظریه‌ای است که عقده ادیب را عامل اولیه فرهنگ و منشأ بیشتر نهادها، معتقدات و عقاید می‌داند. هنگامی که بر آن بودیم چگونه شکل‌گیری عقده اولیه ادیب را - طبق نظریه روانکاوانه - دریابیم، به فرضیه «جنایت اولیه» فروید رسیدیم. فروید، فرهنگ را واکنشی خلق‌الساعه در برابر این جنایت می‌شمارد و می‌پندارد خاطره این جنایت و پشیمانی و رویکرد مهر و کین ناشی از آن، در «ناخودآگاه جمعی» می‌ماند. با بررسی بیشتر این فرضیه، دریافتیم جنایت توتمی می‌باید در حد فاصل طبیعت و

فرهنگ و در لحظه آغاز فرهنگ روی داده باشد. بدون چنین تصویری، این فرضیه معنایی ندارد. بر پایه این فرض، فرضیه فروید به دلیل تعارض‌هایی که پیدا می‌کند، استحکام خود را از دست می‌دهد. دریافتیم که اشتباه اصلی فرضیه فروید و دیگر نظریه‌های مربوط به شکل دیرین خانواده، نادیده گرفتن تفاوت میان غریزه و عادت، واکنش زیست‌شناختی و تطبیق فرهنگی است. در ضمن، جریان تحول وابستگی‌های خانوادگی را در مرحله گذار از طبیعت به فرهنگ، نیز بررسی کردیم.

کوشیده‌ایم تا دگرگونی‌های ایجاد شده در گرایش فطری انسان را ارزیابی کنیم و آثار این دگرگونی‌ها را بر ذهن انسان نشان دهیم. در جریان همین بررسی، به مهم‌ترین مسائل روانکاوی رسیدیم و توانستیم به نظریه شکل‌گیری طبیعی عقده خانوادگی دست یابیم و دریافتیم این عقده فرآورده گریزناپذیر فرهنگ است و هنگامی پدیدار می‌شود که خانواده از گروه همبسته غریزی به جمع همبسته فرهنگی تحول می‌یابد. این دگرگونی از جهت روان‌شناختی، به این معنی است که رشته‌ای از انگیزه‌های همبسته به نظامی از احساس‌های سازمان یافته تبدیل می‌شود. ساختار این احساس‌ها طوری است که یک رشته از قوانین روان‌شناختی را - که به پرورش ذهنی کمک می‌کند - می‌پذیرد و یک رشته رویکردها، تطبیق‌ها و غرایزی را که برای احساسی معین نامتناسب هستند، حذف می‌کند. سپس به مکانیسمی از تأثیر محیط اجتماعی دست یافتیم که از راه چارچوب فرهنگی و تماس‌های مستقیم شخصی عمل می‌کند.

حذف برخی رویکردها و انگیزه‌ها از رابطه پدر و فرزند و رابطه مادر و فرزند، ممکن است به شکل‌های گوناگونی انجام گیرد. نظام انگیزه‌ها و عواطف را می‌توان با ایجاد و حذف برخی از رویکردها، ضربه‌های روحی سخت، آرمان‌های سازمان یافته - که در آیین‌های تشریفاتی وجود دارد - و با ریشخند و افکار عمومی به وجود آورد. دریافتیم با چنین مکانیسم‌هایی، احساس شهبانی از رابطه فرزند با مادر حذف می‌شود، حال آن‌که غالباً رابطه محبت‌آمیز پدر و فرزند جای خود را به رابطه تحکم‌آمیز و خشن می‌دهد. روش اعمال این مکانیسم‌ها در تمام موارد

نتایج مشابهی ندارد. بسیاری از ناسازگاری‌های ذهن و جامعه را می‌توان ناشی از یک مکانیسم فرهنگی غلط دانست، مکانیسمی که با سرکوب غریزه جنسی، اقتدار را در اجتماع اعمال می‌کند. این موضوع را در دو بخش نخستین کتاب و در تعدادی از موارد عینی به تفصیل نشان دادیم و در آخرین بخش کتاب باز هم به اثبات آن پرداختیم.

پس ساختار احساس‌ها، برخوردها و ناسازگاری‌های ناشی از آن، به مکانیسم اجتماعی یک جامعه معین بستگی دارد. جنبه‌های اصلی این مکانیسم، تنظیم غریزه جنسی کودکانه، تابوهای مربوط به زنا، قاعده برون همسری، تقسیم قدرت و سازمان خانواده است. شاید خدمت عمده تحقیق ما این باشد که توانستیم رابطه میان عوامل زیست‌شناختی، روان‌شناختی و جامعه‌شناختی را نشان دهیم. نظریه انعطاف‌پذیری غرایز در شرایط فرهنگی و تبدیل واکنش غریزی به تطبیق فرهنگی، را در این کتاب ساخته و پرداخته‌ایم. نظریه ما نه تنها تأثیر عوامل اجتماعی را کاملاً روشن کرد، بلکه فرضیه‌های «ذهن گروهی»، «ناخودآگاه جمعی»، «غریزه گروهی» و دیگر مفاهیم مابعدطبیعی مشابه را از اعتبار انداخت.

در آنچه گفته شد، مسائل اصلی روانکاوی، یعنی مسائل مربوط به زنا، اقتدارپذیری، تابوی جنسی و رشد غریزه جنسی را نیز همیشه در نظر داشته‌ایم. در واقع، نتایج به دست آمده تعالیم عمومی روانکاوان را در بسیاری از نکات تأیید می‌کند، گرچه دیدگاه آن‌ها در برخی موارد به بازنگری جدی نیاز دارد. حتی در مورد مسئله عینی تأثیر مدرسالاری و کارکرد آن - چه در نظرهایی که پیش از این منتشر کردم و چه در برداشت‌هایم در این کتاب - آیین روانکاوی را یکسره مردود نمی‌دانم. چنان‌که اشاره شد، مدرسالاری مزیتی بر پدرسالاری دارد که «عقده ادیب را دویاره» کرده و اقتدار را میان دو مرد تقسیم می‌کند و از سوی دیگر، چارچوب پایداری برای ممنوعیت زنا فراهم می‌آورد که در آن قانون برون همسری مستقیماً از تابوی جنسی درون خانواده مایه می‌گیرد. به هر ترتیب، باید این نکته را بازشناخت که مادر تباری یکسره بر عقده استوار نیست، بلکه پدیده‌ای گسترده است که از سوی عوامل گوناگونی تعیین می‌شود. کوشیده‌ایم این مسائل را به گونه‌ای

عینی بیان کنم تا دیگر دکتر جونز به من اعتراض نکند که پدیده مادر تباری به دلایل اقتصادی و اجتماعی ناشناخته، تصور شده است. کوشیدم تا نشان دهم مادر سالاری می‌تواند مفیدترین شق احتساب نسب، محسوب شود. همان‌طور که می‌بینیم، واقعیت امر این است که روش احتساب نسب یکسویه در بیشتر فرهنگ‌ها پذیرفته شده است، اما در میان مردمی با فرهنگ پایین‌تر، به نظر می‌رسد که نسب مادری بر نسب پدری برتری مشخصی داشته است. در میان مزایای ویژه مادر تباری، قابلیت این نظام را در اصلاح و شکستن «عقده ادیب» نباید از یاد برد. این نکته را نیز باید افزود که از دیدگاه روانکاوانه، توجیه این قضیه دشوار است که چرا عقده ادیب باید تا این اندازه آسیب‌زا باشد. مگر نه این است که از نظر روانکاو، عقده ادیب بنیاد و ریشه فرهنگ، شروع دین، قانون و اخلاقیات است. پس چرا باید آن را از میان برداشت؟ چرا بشریت یا «روح جمعی» باید برای از بین بردن این عقده چاره‌جویی کند؟ به هر ترتیب از دیدگاه ما، عقده ادیب نه علت، بلکه معلول و نه سازنده بلکه نوعی تطبیق است که در مادر سالاری کم‌زیان‌تر است تا در پدر سالاری.

چند سال پیش، نخستین بار این برداشت‌ها را در دو مقاله جداگانه مطرح کرده بودم اکنون، باز در بخش نخست و دوم این کتاب نیز آن‌ها را مطرح کردم. ضمن پرداختن به این مسئله عمومی، به دلایل قاطعی در اثبات نظریه روانکاوی دست یافتم، البته اگر به این نظریه نه به شکل نظامی از گرایش‌های جزئی بلکه به چشم یک فرضیه کارآمد و الهام‌بخش نگریسته شود.

بررسی علمی به همکاری و همفکری متخصصان گوناگون نیاز دارد. انسان‌شناسان از مکتب روانکاوی کمک گرفتند و جای افسوس است اگر استادان برجسته روانکاوی از همکاری و پذیرش راهنمایی‌های صادقانه متخصصان رشته انسان‌شناسی - که اطلاعات آن‌ها دور از دسترس روانکاوان است - خودداری کنند. پیشرفت علم، هرگز جریان ساده‌ای در مسیری مستقیم نبوده است.

داعیه‌های فتح حوزه‌های جدید، غالباً همچون شوره‌زاری است که هرگز سنبیل برنیارد. برای یک دانش‌پژوه یا مکتب فکری که خواستار پیشاهنگی در کشف

زمینه‌های جدید باشد، مهم است که بتواند از موضع غیرمنطقی پرهیز کند. در پایان باید به یاد داشت که در پیگیری‌های علمی، دانه‌های طلایی نادر حقیقت را تنها از راه شست‌وشوی بردبارانه و کنار زدن شن‌ها و سنگریزه‌های بی‌فایده می‌توان به دست آورد.

## نمایه اسامی

- |  |                                 |
|--|---------------------------------|
| الیوی، ۹۸                                    | آ.اف. شاند، ۲۰، ۱۵۹، ۲۱۲        |
| اماراگانا، ۱۲۱، ۱۲۴                          | آمریکا، ۳۱                      |
| انجیل، ۱۱۶، ۱۵۴                              | آمریکای شمالی، ۲۸               |
| ای. اس هارتلند، ۲۲۹                          | آمفلت، ۸۹                       |
| ای.ب. تایلور، ۲۳۱                            | آ.مول، ۴۵                       |
| ای میلر، ۱۵                                  | آیوا، ۱۲۰                       |
| برخورد نژادها و تصادم فرهنگی، ۳۶             | اتکینسن، ۱۳۷                    |
| برندا زد. سلیگما، ۱۵                         | اتکینسون، ۲۲۱                   |
| بلوغ، ۷۰                                     | اچ. اس سولیوان، ۱۵              |
| بلوغ جنسی، ۳۱                                | اراج. لوی، ۱۵                   |
| بنیادهای شخصیت (کتاب)، ۲۱۲                   | ارنست جونز، ۱۲۸                 |
| بوآس، ۱۴۵                                    | اروپای جدید، ۵۷                 |
| بوکارای واتا، ۱۱۹، ۱۲۰                       | اروپای شرقی و مرکزی، ۲۹         |
| بوکوماتولا، ۷۲                               | اروپای غربی، ۲۸، ۳۱             |
| بوکوماتولا (نهاد بومی)، ۷۰                   | ازداو، ۱۳                       |
| پاول کوهنر، ۱۵                               | اس. ای گلیف، ۱۵                 |
| پدر در روان‌شناسی اقوام ابتدایی (نمایه)، ۱۰۷ | اسپیناس، ۱۴                     |
| پدر در روان‌شناسی مردم ابتدایی (کتاب)، ۱۹۱   | استاوت، ۱۵۹                     |
| پلوس رنز، ۴۵                                 | استرالیا، ۹۰                    |
| پوکالا، ۱۱۴                                  | اسطوره‌شناسی، ۲۲                |
| پولینزی، ۲۳۳                                 | اسطوره ماهی‌گیری، ۱۲۴           |
| پیرکفت، ۱۴                                   | اشتهای سیری‌ناپذیر، ۱۰۹         |
| تابو، ۶۱                                     | افسانه‌های تریستان و ایزوت، ۱۱۸ |
| تاریخ ازدواج انسانی (کتاب)، ۱۷۷، ۱۹۱، ۲۱۵    | اقوام ساکن اقیانوس آرام، ۱۲۴    |

تاناگوا (واژه بومی)، ۹۶  
 ترویریانده، ۲۸، ۳۷، ۵۱، ۵۷، ۵۸، ۹۳، ۱۰۱، ۱۲۲  
 ترویریانده، ۳۷، ۱۰۵  
 توتم و تابو، ۲۳، ۱۳  
 توتم و تابو (کتاب)، ۱۳۹  
 توتمیسم در استرالیا، ۱۳  
 تورندایک، ۱۴  
 جامعه ابتدایی (کتاب)، ۲۱۵، ۲۲۹، ۲۳۱  
 جامعه مایلو، ۹۰  
 جزایر آفلت، ۸۸  
 جزایر ترویریانده، ۷۰، ۱۲۸  
 جزایر جنوب، ۸۹  
 جزیره آیوا، ۱۱۸  
 جزیره آیوا، ۱۲۰  
 جزیره کیتاوا، ۱۲۰  
 جنایت و رسوم در میان جوامع ابتدایی، ۲۷  
 جنایت و عرف در جامعه ابتدایی (کتاب)، ۲۳۵  
 جنایت و عرف (کتاب)، ۷۲، ۱۰۱  
 جوامع ابتدایی، ۷۰  
 جونز، ۱۱، ۱۳، ۲۲، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۳  
 ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۵، ۲۳۵، ۲۴۰  
 جهانی ترین، ۱۳۸  
 جی. پیت. ریورز، ۳۶  
 جی. وی. هامیلتون، ۱۵  
 خویشاوندی (کتاب)، ۲۱۵  
 داروین، ۱۴، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۷، ۱۷۵  
 دانترکاستو، ۸۹، ۱۱۱  
 دیبلو. اچ. آر. ریورز، ۲۳۱  
 دیبلو. ای. وایت، ۱۵  
 دریانوردان در غرب اقیانوس آرام، ۲۷

دریانوردان غرب اقیانوس آرام، ۱۰۶، ۱۲۳  
 دریانوردان غرب اقیانوس آرام (کتاب)، ۵۸، ۱۰۶  
 دقایق روح (کتاب)، ۱۹۱  
 دورکیم، ۱۴۵  
 دوکونیکان، ۱۰۹  
 دوکونیکان (غول اسطوره)، ۱۰۸  
 دون ژوان، ۱۱۶  
 دهکده اوساپولا، ۱۰۰  
 دهکده کومیلابواگا، ۱۱۸  
 دهکده کومیلابواگا، ۱۱۸  
 دیویی، ۱۴۵  
 رابرتسون اسمیت، ۱۳۷، ۱۳۸  
 رابرت موند، ۱۵  
 رانک، ۱۳، ۲۲، ۳۶  
 رایک، ۱۳  
 روان شناسی جمعی و خوشتن، ۱۳  
 روان شناسی خویشاوندی (کتاب)، ۱۹۷  
 روان (مجله)، ۱۲۸  
 روسها، ۱۰۴  
 روهایم، ۱۳  
 ریورز، ۱۱  
 زندگی جنسی مردم ابتدایی (کتاب)، ۷۱  
 زن ملانزیایی، ۳۵  
 زولا، ۴۶  
 زیگموند زیگلینده، ۱۱۸  
 ژم دانگولو، ۱۵  
 سالنامه جهانی روانکاوی، ۱۲۸  
 سولومویا، ۱۱۸  
 سولومویای (عرق نعناع)، ۱۱۹  
 سی. جی. سلیگمان، ۱۲  
 سی. ک. اگدن، ۱۵

شارلوت بوهرلر، ۴۵  
 شانده، ۱۵۹  
 شکسپیر، ۱۵۴  
 طبیعت (جزوه)، ۲۳۵  
 غرایز و فرهنگ (مقاله)، ۱۶۹  
 غریزه، ۱۹۸  
 فرانسه، ۳۵  
 فروید، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۹، ۲۲، ۲۴، ۴۷، ۵۷، ۵۹، ۶۱، ۸۰، ۸۲، ۹۴، ۹۵، ۱۰۷، ۱۱۷، ۱۳۷، ۱۳۸  
 ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۲  
 ۱۵۳، ۱۵۶، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۳، ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 فریزر، ۱۴۵، ۱۷۶  
 فلوگل، ۳۰  
 قبیله اکوپوکوپو، ۹۸  
 قبیله اماکاراناست، ۱۲۴  
 قطب شمال، ۲۱۱  
 کادا (دایی)، ۵۴  
 کادوساواسا، ۱۲۰  
 کایرویو، ۱۱۶  
 کتاب بزرگ توسعه (کتاب)، ۱۵۹  
 کراولی، ۱۴۵  
 کریز، ۱۵، ۱۴۵، ۱۵۶  
 کروالی، ۱۷۶  
 کریز، ۱۵۳  
 کواوی گاپانی (جادو)، ۱۰۸  
 کویاواگای، ۱۱۸  
 کومیلابواگا، ۱۲۰، ۱۲۳  
 کوهلر، ۱۴  
 گلسترخ مرموز (کتاب)، ۱۷۶  
 گوریل، ۱۳۸، ۱۳۹  
 گیاه سولومویا، ۱۲۰

کینسبرگ، ۱۵  
 کینه نو، ۹۰  
 لاپای، ۱۰۸  
 لانسوت و کونوز، ۱۱۸  
 لانگ، ۱۴۵، ۲۲۱  
 لاورنس. ک. فرانک، ۱۵  
 لویید مورگان، ۱۴  
 لندن، ۲۹  
 لوی، ۲۱۵  
 لهستان، ۳۴  
 مادر سالاری و جهل جنسی اقوام ابتدایی (مقاله)، ۱۲۸  
 مارت، ۱۴۵  
 مالانزی، ۹۷  
 مایلو، ۹۰  
 مجمع الجزایر دانترکاستو، ۹۱  
 مجمع الجزایر ترویریانده، ۵۲، ۱۰۸  
 مردم جزایر کینه، ۴۰  
 مردم ملانزی، ۳۷  
 مک دوگال، ۱۵۹  
 ملانزی، ۲۵، ۲۸، ۶۱، ۷۳، ۷۹، ۸۰، ۸۵، ۸۹  
 ۹۴، ۹۶، ۱۹۱  
 ملانزیایی، ۷۱، ۷۴  
 مورگان، ۱۹۸  
 موکادایو، ۹۸  
 میسونی (گروه های مذهبی)، ۹۱  
 مؤسسه انسان شناسی (سالنامه)، ۹۵  
 ناگوا، ۸۹  
 نژاد بشر (کتاب)، ۱۳۹  
 نیویورک، ۲۹  
 وسترمارک، ۱۴، ۱۴۵، ۱۵۹، ۲۱۵، ۱۷۶، ۱۹۱  
 وکوایلوا، ۸۹